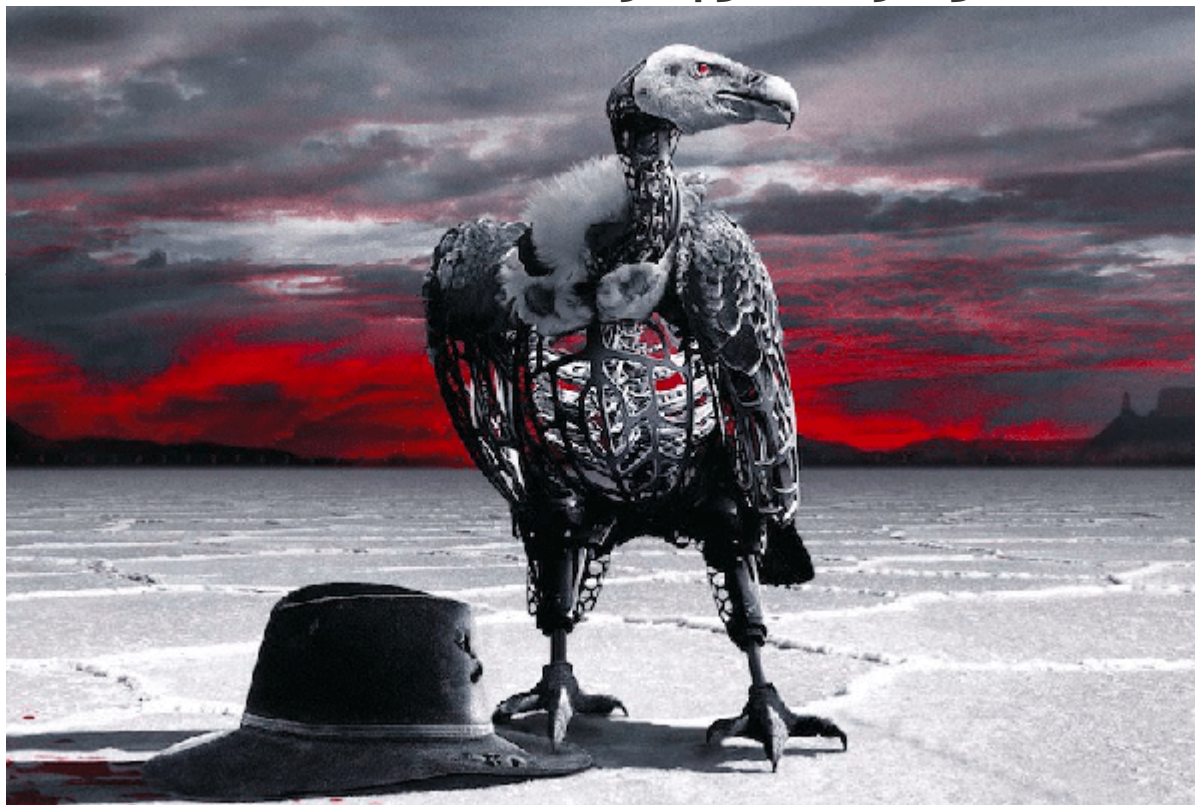


## نقد و بررسی قسمت اول از فصل دوم سریال Westworld



بالاخره انتظاراتها به پایان رسید و فصل دوم سریال Westworld به نمایش درآمد. این سریال را می‌توان در تمام ژانرهای علمی‌تخیلی، معمایی، وسترن و درام قرار داد. در مطلب پیشین خلاصه فصل اول را قرار دادیم تا کسانی که داستان را فراموش کرده‌اند، به یاد آورند و مخاطبین جدیدی که قصد تماشای سریال از فصل دوم را دارند، تا حدودی با آن آشنا شوند.

فصل دوم - قسمت اول	سفر به درون شب	انتشار: 2 اردیبهشت (April 22)
--------------------	----------------	-------------------------------

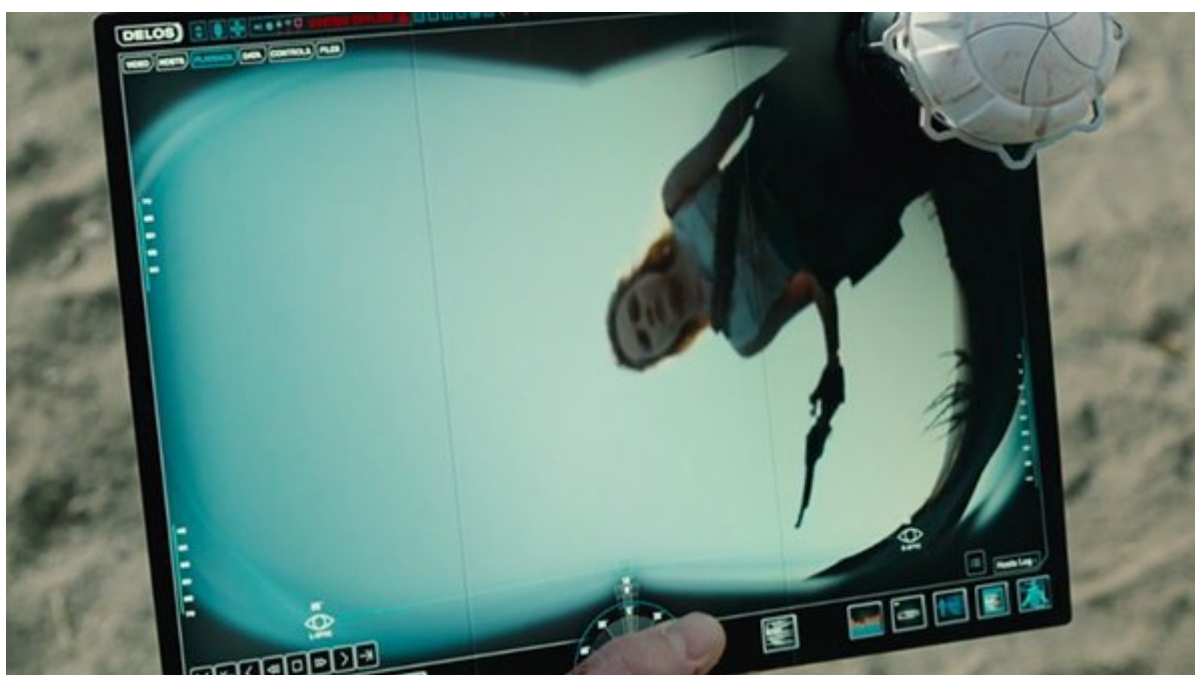
معرفی شخصیت‌ها و خلاصه فصل اول را می‌توانید در [اینجا](#) بخوانید. اولین اپیزود فصل دوم مطابق انتظار، مرموز دنبال شد و البته اتفاقات ناتمام فصل قبلی را نیز پوشش داد. شروع این فصل که طوفانی بود و امیدواریم در ادامه نیز این چنین باشد. هر چقدر در فصل اول، انسان‌ها وارد پارک می‌شدند و روبات‌ها را آزار می‌دادند، در این فصل قرار است روبات‌ها از پارک خارج شوند و انسان‌ها را کنترل کنند.

### در اپیزود اول چه گذشت؟

برای نقد و بررسی بهتر، لازم است قسمت‌هایی از داستان را مرور کنیم. بخشی از داستان به زمانی بلافاصله بعد از انقلاب میزبان‌ها برمی‌گردد. همه انسان‌ها از جمله «برنارد» و «شارلوت هیل» در حال فرار هستند. برنارد متوجه میزبان بودن خودش هست و سعی دارد آن را از شارلوت مخفی کند. پس از اینکه این دو جان سالم به در می‌برند، شارلوت، برنارد را به مکانی مخفی می‌برد که شرکت «دلوس» آن را مخفیانه ساخته و در حال جمع‌آوری تجارب و DNA مهمان‌ها و همچنین انجام آزمایشاتی بر روی میزبان‌ها هستند. آنها موجوداتی جدید به نام «درون» ساخته‌اند که با قد بلند و ظاهر سفیدرنگ کمی ترسناک بنظر می‌رسند.



اتفاقات دیگر حدود دوهفته بعد از شروع انقلاب رخ می‌دهد. جایی که گروه امنیتی، برنارد را پیدا می‌کند. برنارد متوجه میزبان بودنش نیست و چیزی را هم بیاد نمی‌آورد. او با تیم امنیتی پارک و یک افسر از شرکت دلوس(به نام کارل استرند) همراه می‌شود و در جستجو برای میزبان‌ها، با اتفاقاتی عجیب و غریب روبرو می‌شوند. آنها فیلمی از «دلورس» می‌بینند که یک میزبان سرخپوست را می‌کشد و به او می‌گوید: «همه ما لیاقت رفتن به آن سوی دره را نداریم». آنها همچنین دریایی مخفی را پیدا می‌کنند که تعداد بسیاری از میزبان‌ها در آنجا غرق شده‌اند.



دلورس به شخصی تبدیل شده است که کارش فقط کشتن انسان‌هاست. او به همراه «تدی» به دنبال انتقام گرفتن است و با سخنانی معنادار، از برتر بودن میزبان‌ها سخن می‌گوید. دلورس دو شخصیت دارد: یکی دلورس، دختر یک مزرعه‌دار که دختری مهربان و آرام است و یکی «وایت» که با خشونت تمام رفتار می‌کند. به گفته خودش او اکنون وایت است.

## معمای داستان

وست ورلد را با معماهایش می‌شناسیم و در این اپیزود هم کم از این معماها ندیدیم. در ابتدای فیلم سکانشی از

گفتگوی «آرنولد» و دلورس می‌بینیم. آرنولد در مورد ترسش از شخصیت آینده دلورس می‌گوید. موارد زیادی را می‌توان به این گفته ربط داد. مثلاً اینکه دلورس همان وایت خون‌خوار است یا اینکه دلورس برعکس انسان‌ها می‌تواند بعد از مرگ دوباره زنده شود و هر کاری انجام دهد. همچنین دلورس ممکن است علاوه بر سازندگان پارک، سایر انسان‌های بی‌گناه را نیز قتل‌عام کند. حرف آرنولد کلی است و تعداد نظریه‌ها بی‌شمار.



زمانی که تیم امنیتی، برنارد را پیدا می‌کند، او را به عنوان یک انسان و رئیس می‌شناسند. اما یکی از نیروهای امنیتی یک لیست از افرادی دارد که برنارد نیز جزو آنهاست. ضمناً زیر عکس برنارد کلمه High نوشته شده است. شاید این High به معنای یک میزبان خطرناک باشد و شاید به معنی یکی از مسئولین رده بالای پارک.



در سریال بارها عبارت «آن سوی دره» را می‌شنویم. حتی در شب شورش ربات‌ها، مردی جوان و بی‌آزار به انسان‌های مخفی شده می‌گوید: «می‌خواهید سوار اسب شوید به چراگاه‌های آنسوی دره بروید؟». شاید منظور از دره بیرون از پارک باشد اما بعید است که نویسندگان زبردست سریال، ایده‌ای به این سادگی را در سر خود داشته باشند. بنابراین باید انتظار یک غافلگیری در مورد این مکان را داشته باشیم.

وقتی برنارد در کنار ساحل به هوش می‌آید یک کشتی را می‌بیند که انگار تا به حال همین چیزی را در زندگیش ندیده است. این کشتی احتمالاً متعلق به سهامداران و سازندگان وست ورلد نیست و معلوم نیست چه ربطی به



در گفتگوی دونفره که مربوط به اوایل ساخت پارک است، آرنولد خوابی را بازگو می‌کند که او همراه با دلورس و سایرین در اقیانوس هستند اما دلورس وی را رها کرده و آب در حال بالا آمدن بوده است. شاید این خواب و آب را به دریای انتهای داستان ربط بدهید اما دو چیز این نظریه را نقض می‌کند: اول اینکه آرنولد اسم ocean (اقیانوس) را می‌آورد ولی در پایان اپیزود کلمه sea (دریا) بکار می‌رود. دوم اینکه وقتی دلورس از آرنولد معنی خواب‌ها را می‌پرسد، آرنولد می‌گوید که هیچ معنی‌ای ندارد. پس بنظر می‌رسد که این دو مورد ربطی به یکدیگر ندارند.

بزرگ‌ترین معمای این قسمت اما سکانس‌های پایانی است؛ دریایی پر از میزبان‌های از بین رفته. حافظه برنارد کم‌کم بکار می‌افتد و اعتراف می‌کند که خودش قاتل آنهاست. دو شخصیت برای برنارد قابل تصور است. یکی برنارد خطرناک که به دلیل خشونت میزبان‌ها، آنها را از بین برده تا سایر انسان‌ها صدمه نبینند و دیگری برنارد آینده‌نگر که برای حفاظت از چیزی یا برای کمک به خود میزبان‌ها دست به چنین کاری زده است.



## سایر اتفاقات و جزئیات داستان

با پناه بردن شارلوت و برنارد به ساختمان مخفی، آنها قصد درخواست کمک از دلورس را دارند. اما ابتدا باید چیزی

به نام package (بسته) را برای دلوس بفرستند وگرنه کمکی دریافت نمی‌کنند. این بسته در بدن میزبانی به نام «پیتر ابرناتی» قرار داده شده است. این میزبان در داستان تعریف شده ابتدایی پارک، نقش پدر دلورس را داشت اما به دلیل بروز ناهنجاری به راحتی کنار گذاشته شد و یک میزبان دیگر (با ظاهری متفاوت) جایگزین او شد. ابرناتی به سردخانه منتقل شد اما شارلوت و «سایزمور» بعداً از او برای اهداف خود استفاده کردند. برای پیدا کردن ابرناتی در پارک، برنارد پیشنهاد استفاده از شبکه توری(مش) را می‌دهد که طبق آن تمام روبات‌ها یک ارتباط ناخودآگاه با یکدیگر دارند.



انسان‌ها دیگر نمی‌توانند میزبان‌ها را با ذهن یا دستورات صوتی کنترل کنند. اما «میو» به این درجه از قدرت رسیده که میزبان‌ها را تحت فرمان خودش کند.

متأسفانه خبری از آنتونی هاپکینز در فصل دوم نیست (حداقل فعلاً) اما او را در قالب کودکی رابرت می‌بینیم. مرد سیاه‌پوش که ماجراجویی را دوباره آغاز کرده است، رابرت کودک را با یک گلوله می‌کشد. با این حال بعید است که خالق این پارک با آن همه توانایی و برنامه‌ریزی، قصد کنار کشیدن داشته باشد.

در پوست سر سرخپوستی که دلورس او را کشت، تصویر هزارتو وجود داشت که این یعنی داستان هزارتو در فصل اول تمام نشده است.

### چند سوال برای اپیزودهای آینده

اگر به تیتراژ دقت کرده‌اید احتمالاً دیده‌اید که در آن یک زن به همراه یک بچه ساخته می‌شوند. در تیتراژ همچنین ساخت یک گرگ را دیدیم. گرگ در دو صحنه از فیلم هم رویت شد. یکی در جایی که مرد سیاه‌پوش تازه بیدار می‌شود و دیگری در زمان صحبت میو و سایزمور. اینکه بچه و گرگ چه تأثیری در آینده خواهند داشت، باید صبر کنیم و ببینیم.



در دیالوگ‌هایی که بین تدی و دلورس رد و بدل می‌شود، دلورس می‌گوید که هم گذشته و حال، و هم آینده را می‌بیند. از طرفی چیزی پیدا کرده‌اند که می‌توانند با آن حقیقت را به تدی نشان دهند و دلورس چه در سر دارد سوال بزرگ بعدی است.

«آنجلا» که در فصل اول در سه نقش ظاهر شد، همراه با دار و دسته‌اش که ظاهری عجیب دارند، دوباره در این قسمت دیده شدند. هنوز اطلاعات زیادی در مورد آنها نمی‌دانیم.



حال می‌توانید به این قسمت از سریال نمره 1 تا 10 را بدهید. برای نویسندگان سریال بسیار دشوار است که بعد از یک فصل کامل، توانسته‌اند تشخیص شخصیت‌های خوب و بد را توسط مخاطب غیرممکن کنند. علاوه بر مسائلی که به آن پرداختیم نکات دیگری نیز وجود دارند اما چون احتمال می‌دهیم در آینده اتفاق بیافتند، قصد بیان و اسپویل آنها را نداریم تا همچنان جذابیت داستان پایدار بماند. شما می‌توانید در کمتر از یک دقیقه ثبت‌نام کنید و نظرات خود را ارسال کنید تا در نقدهای بعدی مطالب بهتری را ارائه دهیم.

**تاریخ انتشار:**  
05 اردیبهشت 1397

**نشانی منبع:**

<https://www.shabakeh-mag.com/entertainment/12626/%D9%86%D9%82%D8%AF-%D9%88-%D8%>

A8%D8%B1%D8%B1%D8%B3%DB%8C-%D9%82%D8%B3%D9%85%D8%AA-  
%D8%A7%D9%88%D9%84-%D8%A7%D8%B2-%D9%81%D8%B5%D9%84-  
%D8%AF%D9%88%D9%85-%D8%B3%D8%B1%DB%8C%D8%A7%D9%84-westworld